

بررسی تبعیت دلالت از اراده از منظر ابن سینا و خواجه نصیر طوسی

فردین جمشیدی مهر^۱، علیرضا کهنسال^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۰۱/۲۱ - تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۲/۰۷/۰۱)

چکیده

برخی از منطق دانان بر این باورند که دلالت تابع اراده است و تا اراده‌ای محقق نشود، دلالتی صورت نمی‌گیرد. ابن سینا، خواجه نصیر طوسی و دبیران کاتبی از این دسته‌اند. برخی دیگر از بزرگان منطق نظیر قطب الدین رازی در این امر به مخالفت برخاسته و دلالت را تنها تابع علم به وضع دانسته‌اند. تتبعات تاریخی نشان می‌دهد که این مسئله از زمان ابن سینا و به‌توسط شخص وی مطرح شده است. از این رو تلاش کرده‌ایم که نظر ابن سینا به صورت کامل، تقریر و درباره اختلافات دو تن از شارحین بزرگ کلام وی یعنی خواجه نصیر طوسی و قطب رازی داوری شود. عده‌ای از اصولیون به‌نام نیز که در یک مسئله اصولی اختلاف نظر داشته‌اند، استطراداً به این بحث پرداخته و تفسیر دیگری را بیان کرده‌اند و مدعی شده‌اند که مراد علمین (ابن سینا و خواجه نصیر) چیزی جز تفسیر آنان نبوده است. این نوشتار در صدد مقایسه نظر اصولیان و منطق دانان نیست و ذکر پاره‌ای از نظرات در اصول فقه تنها نشان‌دهنده وجود برداشت‌ها و تفسیرهای دیگر از کلام ابن سینا و خواجه نصیر می‌باشد. در این مقاله به شرح و جرح اقوال مشهور پرداخته و نتیجه گرفته‌ایم که در این باب نظر صائب همان قول قطب‌الدین رازی صاحب محاکمات است.

کلیدواژه‌ها: اراده، تبعیت، دلالت.

۱. نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری حکمت متعالیه دانشگاه فردوسی مشهد.

با عنوان *داوری بر داوری‌های قطب‌الدین رازی در مباحث منطقی اشارات* به راهنمایی دکتر علیرضا کهنسال است. (Email: fjamshidimehr@gmail.com) (این مقاله، مستخرج از پایان‌نامه کارشناسی ارشد نویسنده)

۲. استادیار دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد.

۱. درآمد

ابن سینا در *اشارات* و نیز منطق *شفا* می‌گوید دلالت تابع اراده است. وی در *اشارات* در بحث مفرد و مرکب می‌گوید اگر از لفظ «عبدالله» اسم شخص اراده شود، لفظ مفرد؛ و اگر معنای «بنده خدا» اراده شود، لفظ مرکب خواهد بود. خواجه نصیر نیز تصریح می‌کند که دلالت تابع اراده است. قطب رازی می‌گوید در دلالت تنها چیزی که نیاز است علم به وضع است. یعنی اگر شخص مستمع علم به وضع داشته باشد، با شنیدن لفظ بدون این که اراده متکلم و یا حتی اراده خود مستمع دخالتی داشته باشد، معنای موضوع له، به ذهن وی حاضر می‌شود. برخی از اصولیون به گونه‌ای سخنان ابن سینا و خواجه نصیر را توجیه کرده‌اند که با اطلاق کلام آن‌ها سازگار نیست. آن‌ها ادعا کرده‌اند که در بیان یک لفظ غیر مهممل، دو گونه دلالت وجود دارد. اول معنایی که از آن لفظ به ذهن می‌رسد که در این دلالت، اراده هیچ نقشی ندارد؛ دوم در همین جا یک دلالت تصدیقیه حاصل می‌شود مبنی بر این که «همین معنا مراد متکلم است.» مراد ابن سینا و خواجه نصیر از تبعیت دلالت از اراده تنها در این دلالت تصدیقیه بوده است. این سخن با مخالفت عده‌ای دیگر از بزرگان علم اصول مثل امام خمینی مواجه شده است. از نظر نویسندگان گفته قطب رازی به صواب نزدیک‌تر است، چرا که الفاظ با وضع و قرارداد با معانی مرتبط می‌شوند و اگر کسی به این وضع عالم باشد، بدون این که اراده نقشی ایفا کند، مخاطب به معنای موضوع له نائل می‌شود.

۲. اشاره‌ای به سیر تاریخی مسئله

منطق دانان قبل از ابن سینا از جمله ارسطو و فارابی نسبت به بحث دلالت الفاظ بر معانی، جز به اجمال و اشاره سخنی نگفته‌اند. مثلاً فارابی در باب دلالت الفاظ بر معانی چنین می‌گوید:

و اما دلالت الفاظ از این باب است که علامت‌هایی هستند مشترک،^۱ به گونه‌ای که وقتی شنیده می‌شوند در ذهن انسان چیزی خطور می‌کند که این لفظ به عنوان علامت برای آن وضع شده است و برای الفاظ دلالتی بیشتر از این نیست. و این نحوه از دلالت شبیه سایر علائمی است که انسان برای به خاطر آوردن چیزهایی که نیاز دارد وضع می‌کند. پس معنای دلالت الفاظ چیزی بیش از این نیست [۱۱، ص ۱۰].

۱. مراد این است که الفاظ علامت‌هایی هستند که بین افراد گوناگون به صورت مشترک وضع شده‌اند. به عبارت دیگر، افراد گوناگون نسبت به وضع آن مطلع هستند.

در آثار این بزرگان سخنی از تقسیمات سه‌گانه دلالت الفاظ به مطابقی، تضمینی و التزامی وجود ندارد. اما در باب مسئله تبعیت دلالت از اراده باید گفت که در کلمات ارسطو مطلبی نمی‌توان یافت، لکن فارابی در کتاب *المنطقیات* و در باب معنای «قول» می‌گوید: «قول لفظ مرکبی است دال بر جمله معانی و جزء آن دال بر جزء معناست به صورت بالذات نه بالعرض.» [۱۱، ص ۸۹].

همان‌گونه که روشن است فارابی سخنی از اراده به میان نمی‌آورد و تنها ملاک برای «قول» بودن را در این می‌داند که تمام الفاظ بر تمام معنا و جزء لفظ هم بر جزء معنا دلالت کند، و این عدم ذکر از جانب فارابی می‌تواند دال بر عدم توجه وی به مسئله مذکور باشد و می‌تواند نشانه مخالفت وی با نظر قائلین به تبعیت دلالت از اراده باشد. که البته به نظر می‌رسد احتمال اول اقوی است، زیرا شواهد نشان می‌دهند که این مسئله اساساً در زمان آن‌ها مطرح نبوده است و کسی به این قول تمایلی نشان نداده، لذا مخالفت از جانب فارابی خیلی موجه به نظر نمی‌رسد. این در حالی است که امثال شیخ‌الرئیس در تعریف لفظ مفرد و مرکب «اراده» را مؤکداً بیان می‌کنند. ابن‌سینا در رسائل می‌نویسد:

هر لفظی که از جزء آن بر جزء معنا دلالتی اراده نشود مفرد است، مانند لفظ «انسان» چرا که تو از اجزاء این لفظ بر چیزی دلالت نکرده‌ای. و هر لفظی که از جزء آن بر جزء معنا دلالتی را اراده نموده باشی، مرکب خواهد بود [۲، ص ۱۶].

در این جا می‌توان ادعا نمود که ابن‌سینا اول کسی بوده است که در بحث الفاظ در منطق، نوآوری‌های فراوانی داشته است. وی تقسیمات سه‌گانه دلالت لفظ بر معنا را مطرح کرده است و با توجه به تعریف لفظ مفرد و مرکب بر این مطلب پای می‌فشارد که دلالت تابع اراده است.

۳. بررسی تفصیلی مسئله

در این‌جا که آیا دلالت تابع اراده است یا نه بین صاحب‌نظران اختلاف نظر وجود دارد. ابن‌سینا اگر چه در *اشارات* به این مطلب تصریح نکرده، در بحث لفظ مفرد و مرکب از کتاب مذکور عبارتی آورده است که دست کمی از تصریح ندارد و امثال خواجه نصیر این عبارت را حمل بر معتقد شیخ در مسئله می‌کنند. شیخ‌الرئیس در تعریف لفظ مفرد و مرکب می‌گوید: لفظ مفرد آن است که از جزء آن، من حیث هو جزء، هیچ دلالتی اراده نمی‌شود؛ مثلاً اگر عبدالله اسم شخصی باشد، از کلمه «عبد» هیچ معنایی اراده نمی‌شود بر خلاف جایی که «عبدالله» به عنوان صفت به کار رود که در این صورت، مرکب خواهد

بود [۱، ص ۳]. ابن سینا در منطق *شفا* به این مطلب تصریح می‌کند و اراده را دخیل در دلالت می‌داند [۳، ص ۲۴]. برخی دیگر از منطق‌دانان نیز بر مسلک ابن سینا در *اشارات*، سلوک نموده‌اند. دبیران کاتبی در *الرسالة الشمسیة* می‌نویسد:

دالّ بالمطابقة اگر از جزء آن، قصد دلالت بر جزء معنا شود در این صورت مرکب خواهد بود مثل رامی الحجاره و در غیر این صورت مفرد است.^۱ [۸، ص ۴].

علامه حلی از جمله کسانی است که در این بحث متزلزل سخن گفته و مبنای خویش را به وضوح بیان نکرده است. ایشان در جایی که لفظ مشترک بین معنا و جزء آن و یا مشترک بین معنا و لازم آن باشد برای جلوگیری از تداخل رسوم پیشنهاد می‌کند که دلالات ثلاثه به عبارت «من حیث هو كذلك» مقید باید شود. ایشان در ادامه می‌گوید که من این مسئله را به خواجه عرضه داشتیم اما ایشان این تقید را لازم ندانسته و چنین تعلیل کرد که چون لفظ به ذات خود دال بر معنا نمی‌باشد بلکه به اعتبار اراده و قصد است که دلالت حاصل می‌شود لذا با هر استعمال لفظ، تنها یک اراده معنا حادث می‌شود، از همین جهت محال است که لفظ هم دال بر معنای مطابقی خود باشد و هم دال بر جزء یا لازم خود. علامه این تعلیل خواجه را نمی‌پسندد و بدون هیچ گونه اشکال یا استدلالی بر نظر خواجه، با عبارت «و فیه نظر» در آن تشکیک می‌نماید [۴، ص ۲۵].

وی در بحث لفظ مفرد و مرکب، به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویا تشکیک خویش را از یاد برده است و کلام خواجه را بر مسلک خود خواجه شرح می‌نماید و جالب توجه این است که خواجه نصیر در این بحث سخنی از تابعیت دلالت از اراده به میان نمی‌آورد. کلام خواجه در منطق تجرید چنین است:

لفظی که برای اجزایش هیچ گونه دلالتی وجود ندارد، مفرد است مثل انسان، و لفظی که اجزایش دال بر اجزای معنا می‌باشد، مرکب می‌باشد مثل حیوان ناطق. لفظ مرکب را قول هم می‌نامند^۲ [۱۰، ص ۳۰].

و عبارت علامه در این کتاب این گونه است:

لفظ مفرد گاهی برای اجزایش دلالتی است اما نه از آن جهت که جزء لفظ مستعمل هستند بلکه از حیثیت دیگر و قصد مغایری. ولی از آن جهت که جزء لفظ مستعمل هستند هیچ گونه دلالتی ندارند. و انتفای اراده مستلزم انتفای

۱. «و الدالّ بالمطابقة، إن قصد بجزئه الدلالة علی جزء معناه فهو المركب کرامی الحجاره، و إلیا فهو المفرد.»

۲. «و اللفظ الذی لم يجعل لأجزائه فیه دلالة أصلاً فهو مفرد، کالإنسان» و الذی جعلت أجزاءه دالة علی أجزاء المعنی فهو مرکب، کالحيوان الناطق» و یسمی قولاً.

دلالت است چرا که دلالت تابع اراده می‌باشد زیرا الفاظ دال بر معانی هستند به

حسب اراده و قصد نه این که لفظی بذاته دال بر معنایی باشد [۱۰، ص ۳۰].

ایشان در *القواعد الجلیّة* نیز کلامی شبیه آن چه در این جا بیان شد دارند [۵، ص ۱۹۹]. خواجه نصیرالدین طوسی در *شرح اشارات* به این مطلب تصریح می‌کند و برای آن استدلالی نیز اقامه می‌کند. استدلال وی چنین است که چون دلالت لفظ، وضعی می‌باشد لذا متعلق به اراده متلفظ است که البته باید بر قانون وضع جاری باشد و با آن مطابقت داشته باشد. پس اگر لفظی بیان شود و از آن معنایی اراده شود و نیز آن معنا برای مخاطب فهم شود، گفته می‌شود که این لفظ دال بر این معنا بوده است. و در غیر این صورت یعنی در جایی که اراده متلفظ در کار نباشد اگرچه از آن جزء، در صورتی که به صورت مستقل بیان می‌شد و یا این که در زبان دیگری تلفظ می‌شد دال بر معنایی می‌بود، ولی در این جا دلالتی صورت نگرفته است.^۱ [۹، ص ۳۲].

از عبارت خواجه نصیر در این قسمت چنین فهم می‌شود که ایشان برای دلالت سه رکن قائل است؛ دو رکن از جانب متکلم می‌باشد و دیگری از جانب مستمع و مخاطب است. اما آن چه از جانب متکلم می‌باشد عبارت است از استعمال لفظ و اراده معنا؛ و آن چه از جانب مخاطب می‌باشد عبارت است از فهم آن چه لافظ اراده کرده است. و دلالت محقق نمی‌شود مگر آن که همه ارکان آن تحقق یابد.

۴. توجیهات دیگر از کلام ابن‌سینا و محقق طوسی

در اصول فقه بحثی مطرح می‌شود مبنی بر این که آیا موضوع له الفاظ، صرفاً همان معانی ای است که لفظ به ازاء آنها وضع شده است یا این که اراده هم در موضوع له لفظ یا به نحو شرطیت و یا به نحو شرطیت دخالت دارد؟ مثلاً آیا موضوع له لفظ «انسان»، فقط «حیوان ناطق» است یا این که موضوع له، «حیوان ناطق مراد» یا «حیوان ناطق به شرط مراد بودن» می‌باشد؟ همان طور که روشن است این رویکرد با رویکرد منطقی دانان در بحث کنونی متفاوت است. اما دسته‌ای از اصولیان که بر آن بوده‌اند اراده در موضوع له الفاظ نقش دارد، شاهی اقامه کرده‌اند که اگرچه خیلی به بحث آنها مرتبط نبوده است ولی تلاش کرده‌اند که با استفاده از این شاهد مطلب خود را اثبات

۱. «دلالة اللفظ لما كانت وضعيّة كانت متعلّقة بإرادة المتلفّظ الجارية علی قانون الوضع، فما يتلفّظ به و یراد به معنی ما و يفهم عنه ذلك المعنی، يقال له إنّه دالّ علی ذلك المعنی، و ما سوی ذلك المعنی ممّا لا يتعلّق به إرادة المتلفّظ، و إن كان ذلك اللفظ، أو جزء منه، بحسب تلك اللغة، أو لغة أخرى، أو بإرادة أخرى يصلح لأن یدلّ به علیه؛ فلا يقال له إنّه دالّ علیه.»

کنند. آن‌ها مدعی شدند که چون شیخ الرئیس و خواجه نصیر معتقد بوده‌اند که دلالت تابع اراده است، لذا مدعای ما اثبات می‌شود. مرحوم آخوند خراسانی برای ابطال مدعای آنان شاهدهی را که اقامه کرده‌اند رد می‌کند و می‌گوید برداشت شما از کلام علمین (شیخ الرئیس و خواجه نصیر) صحیح نیست. آیت الله فاضل لنکرانی این مسئله را چنین تقریر می‌کند:

این‌هایی که اراده را در معنای موضوع له دخالت داده‌اند می‌خواهند کلام این دو بزرگوار را دلیل بر حرف خودشان قرار دهند و بگویند این دو بزرگوار هم کلامشان ناظر به حرف ماست. چون اگر اراده دخالت در موضوع له داشته باشد، ما می‌توانیم بگوییم: «الدلالة تابعة للإرادة» برای این که اگر اراده نباشد معنا کامل نشده، یا جزئش و یا قیدش ناقص است. اگر اراده نباشد، «لا دلالة للفظ علی المعنی لأنّ المعنی ناقص». اما اگر اراده وجود داشت، معنا به ضمیمه الإرادة بود، می‌توانیم بگوییم: دلالت تحقق دارد. پس این که این دو بزرگوار فرمودند: «الدلالة تابعة للإرادة» می‌گویند: غیر از راهی که ما برای توجیه کلام این‌ها ذکر می‌کنیم، راه دیگری وجود ندارد، اگر اراده هست، معنا کامل است، معنا که کامل شد، دلالت تحقق دارد. اراده نباشد، معنا ناقص است، جزاً أو قیداً، معنا که ناقص شد دلالتی تحقق ندارد. پس این تبعیت دلالت للإرادة، این دلیل بر این است که به نظر این دو بزرگوار، اراده در موضوع له دخالت دارد [۱۲، ص ۵۷۶].

مغالطه‌ای که در استدلال قائلین به دخالت اراده در موضوع له الفاظ وجود دارد و کسی بدان توجه ننموده است این است که این جماعت در قضیه شرطیه از وضع تالی، وضع مقدم را نتیجه گرفته‌اند؛ و این باطل است. بیان مطلب این است که اینان این‌گونه استدلال کرده‌اند که «اگر اراده دخالت در موضوع له الفاظ داشته باشد، آنگاه می‌توان گفت دلالت تابع اراده است؛ و چون، طبق کلام علمین، دلالت تابع اراده است، پس اراده دخیل در موضوع له الفاظ است.» از طرفی در منطق گفته شده است که در قضایای شرطیه می‌توان از وضع مقدم، وضع تالی را نتیجه گرفت و نیز می‌توان از رفع تالی، رفع مقدم را استنتاج کرد. اما از رفع مقدم، رفع تالی و یا از وضع تالی، وضع مقدم را نتیجه گرفتن، مغالطه و به دور از جاده صواب است.

برخی دیگر از بزرگان از جمله آخوند خراسانی و مرحوم مظفر که در مقابل این جماعت ایستاده‌اند و قائل‌اند که اراده هیچ‌گونه دخالتی نه جزاً و نه قیداً در موضوع له ندارد، ناچار شده‌اند که به گونه‌ای دیگر کلام ابن‌سینا و خواجه نصیر را توجیه کنند. توجیهی که ایشان از سخن علمین نموده‌اند از زبان آیت الله فاضل چینی است:

مرحوم آخوند (ره) در جواب از این استدلال... می‌فرماید: هر لفظی ولو جمله هم نباشد، دلالت تصدیقیه آن چه بسا اذهان را به طرف جمل متوجه بکند. کلمه زید «لها دلالتان» همین کلمه واحده، «دلالة تصویریة و دلالة تصدیقیة». دلالت تصویری لفظ زید، معنایش این است که شنیدن این لفظ سبب بشود که معنای این انتقاش در ذهن سامع پیدا بکند، معنای این خطور در ذهن سامع پیدا بکند، که در حقیقت در دلالت تصویریه اصلاً رابطه لفظ با متکلم مطرح نیست، فقط رابطه لفظ با معنای خودش مطرح است و او این است که «آن یکنون مجرد سماعه سبباً» برای این که ذهن سامع انتقال به معنا پیدا بکند. از شنیدن لفظ زید ذهنش برود سراغ آن موجود خارجی و به عنوان مرآة آن موجود خارجی مطرح باشد. اما همین لفظ زید به تنهایی له دلالة تصدیقیة. در دلالت تصدیقیه پای متکلم مطرح است، سامع می‌خواهد تصدیق بکند به این که این معنای زید مراد متکلم هم هست، یعنی: متکلم وقتی که گفته زید، اراد همان وجود خارجی زید را... این یک مرحله دیگری است. این دلالت تصدیقیه بعد از دلالت تصویریه در باب الفاظ مطرح است... ایشان می‌فرماید: این حرفی را که این دو علمین بیان کردند که «الدلالة تابعة للإرادة» راجع به کدام دلالت است؟ آیا دلالت تصویری را می‌خواستند تابع اراده بدانند یا دلالت تصدیقیه را؟ ایشان می‌فرماید: نظر علمین، به دلالت تصدیقیه است، می‌خواهند بگویند: در دلالت تصویریه هیچ شرطی ندارد، شرطش همان وضع است. لفظ وقتی برای معنا وضع شد، همین در دلالت تصویریه کفایت می‌کند. تا شما لفظ را شنیدید معنا در ذهنتان می‌آید این مربوط به وضع است فقط. اما در دلالت تصدیقیه می‌گویید: این معنای موضوع له مراد متکلم هم هست، این دیگر ارتباطی به وضع ندارد، تابع اراده است. در کجا می‌توانید بگویید: این معنای موضوع له، متعلق اراده متکلم است؟ در آن جایی که متکلم اراده کرده باشد. و لذا ایشان می‌فرماید: در دلالت تصدیقیه یک شرطی را ذکر کرده اند که در دلالت تصویریه ذکر نکرده اند. در دلالت تصدیقیه گفتند: شما باید احراز کرده باشید که این متکلمی که از در وارد می‌شود و کلمه زید را القا می‌کند، در مقام بیان مرادش است... نتیجه این می‌شود که بحث ما در باب دلالت الفاظ بر معانی و این که آیا قید اراده دخالت دارد یا نه؟ بحث در دلالت تصویریه است... اما کلامی که علمین، این دو بزرگوار فرمودند، مربوط به دلالت تصدیقیه است و معنا ندارد کسی حرفی را که مربوط به دلالت تصدیقیه است در باب دلالت تصویریه از آن استفاده بکند [۱۲، ص ۵۷۶].

آخوند خواسانی نیز بعد از آن که سه دلیل مبنی بر این که اراده در موضوع له الفاظ هیچ گونه نقشی ندارد، اقامه می‌کند، می‌گوید:

اما آن چه از علمین - شیخ الرئیس و خواجه نصیر طوسی - مبنی بر این که دلالت تابع اراده است نقل شده است ناظر به این نیست که الفاظ موضوع برای معانی بما هی مراد هستند کما این که برخی از افاضل چنین توهم نموده‌اند بلکه ناظر به این است که دلالت الفاظ بر معانی‌شان به دلالت تصدیقیه تابع اراده و متفرع بر آن است، آن چنان که مقام اثبات تابع و متفرع بر مقام ثبوت است و آن چنان که مقام کشف تابع مقام واقع مکشوف می‌باشد. لذا باید احراز شود که متکلم در صدد ابراز این معنا بوده است و گر نه این دلالت تصدیقیه از کلام منتفی است هر چند که دلالت تصویری که هیچ گونه تبعیتی از اراده ندارد، محقق باشد [۶، ص ۳۸].

۵. نقد امام خمینی بر توجیه مذکور از کلام علمین

امام خمینی بر توجیهی که از جانب آخوند خراسانی و هم‌مسلكانشان صورت گرفته است، انتقاد می‌کند و می‌گوید این توجیه نمی‌تواند صحیح باشد، چرا که کلام محقق طوسی صراحت دارد در دلالت لفظیه وضعیه. یعنی بحث بر سر دلالت تصویری است نه دلالت تصدیقیه. و شاهد این مطلب این است که خواجه نصیر از «جریان علی قانون الوضع» سخن به میان می‌آورد و این تنها در دلالت تصویری می‌تواند محقق شود نه در دلالت تصدیقیه. مضافاً بر این که در دلالت تصدیقیه‌ای که شما بیان کردید، مسلم است که اراده متکلم در کار است و بیان چنین مطلب روشن و واضحی دور از شأن آن‌ها می‌باشد^۱ [۷، ص ۱۱۵].

۶. استدلال قائلین به تبعیت دلالت از اراده

شیخ الرئیس در منطق شفا بر این مطلب این گونه استدلال می‌کند که اگر دلالت تابع اراده نباشد لازم می‌آید که برای هر لفظی یک معنا بیشتر نباشد که نمی‌تواند از این معنا فراتر رود و در این صورت است که مشترک لفظی وجود نخواهد داشت، در حالی که می‌دانیم این گونه نیست.

۱. «و أمّا توجیه المحقق الخراسانی رحمه الله من الصرف إلى الدلالة التصدیقیة، أي دلالتها علی کونها مراداً للفظها تتبع إرادتها تبعیة مقام الإثبات للثبوت، فلا یناسب ما نقل عن المحقق الطوسی قدس سره فإنه صریح فی الدلالة اللفظیة الوضعیة، و أنّ الجریان علی قانون الوضع یقتضی أن تكون دلالة اللفظ علی معناه تابعة لإرادة المتکلم. فراجع. هذا مضافاً إلى أنّ حمل کلامهما علی ما ذکر حمل علی معنی مبتذل لا یناسب مقامهما.»

خواجه نصیرالدین طوسی در شرح خویش بر اشارات چنین استدلال می‌کند که چون دلالت لفظ بر معنا از جمله دلالت‌های وضعی می‌باشد و دلالت وضعی تابع اراده است، لذا این تبعیت به دلالت لفظ بر معنا نیز سرایت می‌کند. البته باید توجه داشت که این اراده می‌بایست با قانون وضع مطابقت داشته باشد نه این که شخص هر لفظی را در هر معنایی که خواست به کار برد، که در این صورت قطعاً دلالتی حاصل نخواهد شد.

۷. بررسی اشکال قطب‌الدین رازی به خواجه نصیر طوسی

قطب‌الدین رازی اگرچه در شرح شمسیه در تعریف لفظ مفرد و مرکب، از اراده و قصد در دلالت سخن می‌گوید ولی در محاکمات در مقابل خواجه نصیر و شیخ الرئیس می‌ایستد و نظر ایشان را صائب نمی‌داند. وی بعد از تقریر استدلال خواجه نصیر در شرح اشارات می‌گوید در واقع دلالت عبارت است از فهم معنای لفظ به خاطر علم به وضع. پس هرگاه کسی که عالم به وضع است لفظ را تخیل کند، بالضرورة به معنای لفظ نائل می‌شود و در این که معنای مذکور مراد متکلم بوده است یا نه تفاوتی وجود ندارد. بله در مقام استعمال لفظ که از جانب متکلم صورت می‌گیرد اراده معنا لازم است، اما در دلالت که برای مخاطب حاصل می‌شود، اراده متکلم دخالتی نمی‌تواند داشته باشد. پس در واقع قائلین به تبعیت نتوانسته‌اند بین استعمال و دلالت فرق بگذارند لذا دچار چنین اشتباهی شده‌اند^۱ [۱۳، ص ۳۲].

به نظر می‌رسد که اشکال قطب‌الدین رازی به قائلین تبعیت دلالت از اراده وارد باشد. در واقع دلالت - همان گونه که قبلاً هم گذشت - عبارت است از علم به شیء به گونه‌ای که از علم به آن، علم به شیء دیگری لازم بیاید. در دلالت وضعی اگر انسان عالم به وضع باشد با شنیدن یا تخیل لفظ به موضوع له آن منتقل می‌شود، اعم از این که اراده متکلم و یا حتی مخاطب وجود داشته باشد یا نداشته باشد. و این که بگوییم چون دلالت وضعی تابع اراده است لذا در دلالت هم اراده مؤثر است نمی‌تواند صحیح باشد چرا که شخص واضع که اولین بار می‌خواهد لفظی را در مقابل معنایی وضع کند مسلماً با اراده این کار را انجام می‌دهد، اما این دلیل نمی‌شود که دلالت هم که برای عالم به وضع محقق می‌شود با اراده باشد.

۱. «فإنّ الدّلالة هی فهم المعنی من اللفظ للعلم بوضعه و لا خفاء فی أنّ من علم وضع لفظ فکلما یتخیل ذلك اللفظ یتعقل معناه بالضرورة، سواء کان مراداً أو لا، فکأنّ له لم یفرق بین استعمال اللفظ و دلالتّه، فالإستعمال هو إطلاق اللفظ و إرادة المعنی، و أما دلالتّه فلا تعلق له بالإرادة أصلاً.»

استدلال شیخ نیز نمی‌تواند صحیح باشد، زیرا گفته شد که در هنگام وضع اراده وجود دارد و شخص واضع با اراده خویش لفظی را در مقابل معنایی قرار می‌دهد، لذا در هنگام وضع الفاظ ممکن است واضع اراده کند که یک لفظ را در مقابل چند معنا وضع کند (اشتراک لفظی)، اما باید دانست که دلالت رتبتاً مؤخر از وضع است، پس نمی‌توان حکم وضع را به دلالت هم تسری داد. لذا اگرچه در هنگام وضع، اراده نقش اساسی دارد ولی در هنگام دلالت، اراده هیچ‌گونه نقشی ندارد.

و این‌که عده‌ای بین دلالت تصویری و تصدیقی تمایز قائل شده‌اند و گفته‌اند که دلالت تصدیقی مبتنی بر اراده است نه دلالت تصویری با توضیحی که گذشت، نیز به خطا رفته‌اند زیرا این جماعت متوجه نبوده‌اند که وقتی لفظی از متکلمی صادر می‌شود، بلافاصله و بدون اراده - کما این‌که خود آن‌ها هم اذعان کرده‌اند - شخص به معنای موضوع لفظ نائل می‌شود، و این‌که شخص این مدلول را با مراد متکلم تطبیق می‌دهد که بدانند آیا آن‌چه را که فهمیده است همان است که متکلم قصد نموده است یا نه، امری است خارج از حقیقت دلالت و در رتبه بعد از دلالت قرار می‌گیرد. یعنی ابتدا دلالت حاصل می‌شود و در مرحله بعد انسان می‌سنجد که آیا همان مراد متکلم را فهمیده است و یا غیر آن را. در این جاست که به ارکان اربعه‌ای که مرحوم مظفر بیان نموده است^۱ احتیاج می‌شود. و الا خود دلالت از این ارکان بی‌نیاز بوده و هیچ‌یک از آن‌ها نمی‌تواند مقوم دلالت باشد. مضافاً بر این باید گفت که چنین تفصیلی از کلام خواجه و شیخ الرئیس بر نمی‌آید و هیچ قرینه‌ای در کلام این بزرگان وجود ندارد که قائل به چنین تفصیلی بوده‌اند. پس می‌توان گفت که دلالت مطلقاً - چه در دلالت تصویری و چه در دلالت تصدیقی - نیازی به اراده ندارد و صرفاً علم به وضع و تخیل لفظ کافی است تا دلالت محقق شود.

ممکن است در این جا اشکال شود که رکن‌های چهارگانه‌ای که مرحوم مظفر برای دلالت بر می‌شمارند در واقع رکن‌های دلالت تصدیقی است و برای مطلق دلالت (اعم از تصویری و تصدیقی) نیست. زیرا آن دلالتی که ابتدا حاصل می‌شود دلالت تصویری است؛

۱. مرحوم مظفر در کتاب اصولی خویش، ارکان دلالت را این‌گونه تشریح می‌نماید: و هكذا نقول فی دلالة الألفاظ علی معانیها بدون فرق، فإنَّ اللَّفْظَ إِذَا صدرَ مِنَ الْمُتَكَلِّمِ عَلَيَّ نَحْوِ يُحْرَزُ مَعَهُ أَنَّهُ جَادٌّ فِيهِ غَيْرَ هَازِلٍ وَأَنَّهُ عَنِ الشُّعُورِ وَقصدٌ وَأَنَّ غرضه البيان والإفهام - و معنى إحرار ذلك أَنَّ السَّماعَ علمٌ بذلك - فإنَّ كلامه يكون حينئذٍ دالاً على وجود المعنى أی وجوده فی نفس المتكلم بوجود قصدی، فيكون علم السَّماع بصدور الكلام منه يستلزم علمه بأنَّ المتكلم قاصد لمعناه لأجل أن يفهمه السامع. (ر.ک. اصول الفقه، ج ۱، ص ۶۶).

آن گاه اگر ارکان چهارگانه محقق شد دلالت تصدیقی حاصل می‌شود و بدون آن‌ها دلالت تصدیقی حاصل می‌شود. بنابراین، اراده متکلم شرط وجود دلالت تصدیقی است نه مطلق دلالت. به نظر می‌رسد بعد از اتخاذ موضعی که از جانب نویسنده اخذ شد، می‌توان با تسامح بین دلالت تصویری و تصدیقی تمایز قائل شد؛ به این بیان که بگوییم در دلالت تصویری که اساساً اراده هیچ گونه دخالتی ندارد؛ اما در دلالت تصدیقی، اگرچه «اراده متکلم» شرط وجود دلالت تصدیقی نیست اما «یقین به اراده متکلم» شرط وجود دلالت تصدیقی است و میان «اراده متکلم» و «یقین به اراده متکلم» فرق هست. در این صورت یعنی برای احراز یقین به اراده متکلم، ارکان اربعه‌ای که مرحوم مظفر بیان کرده‌اند باید محقق شوند.

۸. نتیجه

در نگاشته‌ای که عرضه شد، یک بحث اختلافی را در حوزه منطق مورد بررسی قرار دادیم. نتیجه‌ای که از این مقاله به دست آمد این است که دلالت تابع اراده نیست و تحقق دلالت بعد از وضع لفظ در ازای معنا، صرفاً متوقف بر علم به وضع است و تفصیلی را هم که برخی از اصولیون مطرح کردند اولاً کلامی است بی‌دلیل، ثانیاً کشفِ مراد متکلم خارج از حقیقتِ دلالت و متأخر از آن می‌باشد.

فهرست منابع

- [۱] ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۵). *الإشارات و التنبيهات*، قم، نشر البلاغة.
- [۲] ----- (۱۴۰۰). *رسائل*، قم، انتشارات بيدار.
- [۳] ----- (۱۴۰۴). *الشفاء: المنطق*، قم، مكتبة آية الله المرعشي.
- [۴] حلی، حسن بن يوسف بن مطهر (۱۳۸۴). *الجواهر النضيد في شرح منطق التجريد*، قم، انتشارات بيدار.
- [۵] ----- (۱۴۱۲). *القواعد الجلية في شرح الرسالة الشمسية*، قم، مؤسسة النشر الإسلامي.
- [۶] خراسانی، محمد کاظم (۱۴۲۹). *كفاية الاصول*، قم، مؤسسة النشر الإسلامي.
- [۷] خمینی، روح الله (۱۳۷۳). *مناهج الوصول إلى علم الاصول*، قم، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی.
- [۸] دبیران کاتبی قزوینی، نجم الدین علی (۱۳۸۴). *الرسالة الشمسية*، قم، انتشارات بيدار.
- [۹] طوسی، محمد بن محمد بن حسن (۱۳۷۵). *شرح الإشارات و التنبيهات*، قم، نشر البلاغة.
- [۱۰] ----- (۱۳۸۴). *منطق التجريد* ← ۴.
- [۱۱] فارابی، ابونصر محمد بن محمد (۱۴۰۸). *المنطقيات للفارابي*، قم، مكتبة آية الله المرعشي.
- [۱۲] فاضل لنکرانی، محمد (۱۳۷۸). *سيری کامل در اصول فقه، تهيه و تنظيم محمد دادستان*، قم، انتشارات فيضيه.
- [۱۳] رازی، قطب الدین محمد بن محمد (۱۳۷۵). *المحاكمات بين شرحی الإشارات* ← ۹.
- [۱۴] المظفر، محمدرضا (۱۴۲۵). *اصول الفقه*، قم، مؤسسة النشر الإسلامي.